

عهد و گفتگو

COVENANT & CONVERSATION



درس هایی پیرامون اخلاق
ربای لرد جاناتان ساکس



با سپاس از بنیاد Wohl Legacy برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

فراسوی طبیعت

نوح

Beyond Nature

Noach 5782

آیا طبیعت ما خوب است یا طبیعتی بد داریم؟ ذهن های بزرگی در طول قرون به این پرسش پرداخته اند. هابز بر آن بود که ما به طور طبیعی "میلی پیوسته و سوزان به دستیابی به قدرت پس از قدرت تا توقف بر اثر مرگ" داریم.¹ ما بد هستیم، اما دولت ها و پلیس

¹ Hobbes, *Leviathan* (Cambridge: Cambridge University Press, 1996), 48.

می توانند از آسیب رسانی ما بکاهند. روسو دیدگاهی متضاد داشت و ما را طبیعتاً خوب می دانست: این جامعه و نهادهای آن است که ما را بد می کنند.²

این جدل تا امروز در میان نوداروینیست ها جریان دارد. برخی معتقدند که انتخاب طبیعی و تنازع بقا به طور ژنتیکی از ما شاهین می سازد و نه کبوتر. به قول مایکل ت. گیسلین: "یک انساندوست را زخم بزن می بینی که یک ریاکار دارد خونریزی می کند." برعکس، فرانس دو وال طبیعت گرا در مجموعه جالبی از کتاب هایش پیرامون قبایل ابتدایی از جمله قبیله مورد علاقه اش، بونوبو ها، نشان می دهد که آنها می توانند همدرد، دلسوز و حتی انسان دوست باشند و طبیعت ما نیز همین گونه است.

تی. ای. هولم این را تمایز اساسی میان رمانتیک ها و کلاسیک ها در طول تاریخ می داند. رمانتیک ها بر این باور بودند که "طبیعت انسان خوب است، تنها قوانین و رسوم بد هستند که انسان را سرکوب می کنند. اگر اینها برداشته شوند، توانایی های بینهایت انسان امکان پدیداری می یابند."³ کلاسیک ها برعکس این تفکر را داشتند و می گفتند که "انسان جانوری است که به طرز فوق العاده ای ثابت و محدود است و طبیعت او مطلقاً ثابت است. تنها از راه سنت و سازماندهی است که از انسان می تواند چیز خوبی بیرون بیاید."⁴

بنا به دیدگاه حکیمان تلمودی از دید یهودیت، میان فرشتگان و خدا که با آنها مشورت کرد جدلی صورت گرفت که آیا خدا انسان را خلق کند یا نه. فرشتگان همان "ضمیر ما" در آیه "بیاید انسان را... بیافرینیم" (پیدایش ۱:۲۶) هستند. یک میدراش به ما می گوید که

² See Rousseau, *Discourse on the Origin and Foundations of Inequality Among Men* (*Discours sur l'origine et les fondements de l'inégalité parmi les hommes*), 1754.

³ T. E. Hulme, "Romanticism and Classicism," in T. E. Hulme: *Selected Writings*, ed. Patrick McGuiness (New York: Routledge, 2003), 69.

⁴ *Ibid.*, 70.

فرشتگان *chessed* و *tzedek* [احسان و حکم] گفتند: "باشد که آفریده شود زیرا انسان ها کارهای مهرآمیز و راستواری انجام می دهند." فرشتگان *shalom* و *emet* [صلح و حقیقت] گفتند: "باشد که آفریده نشوند، زیرا دروغ می گویند و جنگ به راه می اندازند." خدا چه کرد؟ خدا انسان ها را در هر حال خلق کرد با این فکر که به تدریج بهتر و کمتر ویرانگر خواهند شد.⁵ در یک نگاه کلی و منهای برخی استثناهای آشکار، به مرور زمان از خشونت ما کاسته شده است.

تورات بر آن است که ما هم ویرانگر هستیم و هم سازنده و روانشناسی تکاملی به ما می گوید چرا این گونه هستیم. ما به دنیا آمده ایم که تکمیل کنیم و با هم همکاری نماییم. از یک سو زندگی نبرد رقابت برای دستیابی به منابع محدود است، پس ما می جنگیم و می کشیم. از سوی دیگر، فقط در صورت تشکیل گروه می توانیم زنده بمانیم. بدون عادت به همکاری، انساندوستی و اعتماد، نمی توانیم گروهی زندگی کنیم و در نتیجه ادامه حیات ما ناممکن می شود. تورات همین را می گوید در این آیه: "برای انسان خوب نیست که تنها باشد" (پیدایش ۱۸:۲). پس ما هم مهاجم هستیم و هم انساندوست: مهاجم با بیگانگان و انساندوست با اعضای گروه خود.

اما تورات بیش از اینها عمیق است که این موضوع را در سطح جوک قدیمی در مورد یک ربای نگه دارد که با شنیدن دو طرف یک دعوی خانوادگی به شوهر می گوید: "تو درست می گویی" و به زن هم می گوید: "تو درست می گویی" و وقتی شاگردانش می گویند هر دو نمی توانند حق داشته باشند، پاسخ می دهد: "شما هم درست می گوید!" تورات مشکل را بیان می کند، اما پاسخی غیرآشکار می دهد. این سرخی است که به ما

⁵ See Bereishit Rabbah 8:5.

در رمز‌گشایی از استدلالی بسیار ماهرانه که در پاراشاهای هفته گذشته و این هفته جریان دارد، کمک می‌کند.

ساختار پایه ای داستان که با آفرینش شروع و با نوح ختم می‌شود، چنین است: خدا ابتدا دنیایی سراسر نظم آفرید. او سپس انسان‌ها را آفرید که دنیایی از آشوب هستند: "زمین پر از خشونت بود". پس خدا آفرینش خود را با توفان نوح حذف کرد و زمین را به وضعیتی برگرداند که در ابتدای آفرینش بود: "زمین بی شکل و تهی بود و تاریکی بر فراز سطح اعماق حکمروا بود و روح خدا بر فراز آب‌ها در حرکت بود." (پیدایش ۱:۲). او سپس دوباره با نوح و خانواده اش به عنوان آدم و حوا جدید و فرزندان آنها آغاز کرد.

پیدایش ۹:۸ از این رو نسخه دومی هستند از پیدایش ۱:۳ با دو تمایز برجسته:

نخست، این که در هر دو روایت یک واژه کلیدی هفت بار تکرار می‌شود، اما واژه کلیدی این دو روایت با هم فرق می‌کنند. در باب ۱ پیدایش، واژه کلیدی "خوب" و در باب ۹ پیدایش، واژه کلیدی "عهد" است. دوم این که در هر دو مورد، به این امر استناد می‌شود که انسان‌ها با صورت خدا آفریده شده‌اند، اما دو جمله در این دو باب با یکدیگر فرق دارند. در باب ۱ پیدایش به ما گفته می‌شود: "خدا انسان را به صورت خود آفرید، به صورت خود، خدا آنها را آفرید، آنها را مرد و زن آفرید." (پیدایش ۱:۲۷) در باب ۹ پیدایش می‌خوانیم: "هرکس خون انسان را بریزد، خون او باید توسط انسان ریخته شود، زیرا خدا با صورت خدا انسان را آفریده است" (پیدایش ۹:۶).

تفاوت این دو تکان دهنده است. باب ۱ پیدایش به ما از قدرت انسان می‌گوید. تورات می‌گوید که ما قادر به "حکمرانی بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان هستیم" باب ۹ پیدایش به ما از محدوده های اخلاقی قدرت می‌گوید. ما می‌توانیم بکشیم، اما نباید بکشیم. ما

قدرت داریم، اما اجازه را نداریم. با خوانشی دقیق از این روایت، به نظر می‌رسد که خدا انسان‌ها را با این ایمان آفرید که طبیعتاً کار درست و خوب را انتخاب خواهند کرد. آنها نباید از میوه "درخت معرفت به نیک و بد" بخورند، زیرا در آن صورت، غریزه آنها را به رفتارهای دیگری می‌کشاند. نیازی به محاسبه، فکر کردن و تصمیم‌گیری و همه چیزهایی که با شناخت همراه هستند، نبود، زیرا آنها بنا به خواست خدا رفتار می‌کردند، چون به صورت خدا آفریده شده بودند. این گونه نشد. آدم و حوا گناه کردند، قایل مرتکب قتل شد و طی چند نسل اندک شمار، دنیا به آشوب کشیده شد. این زمانی است که می‌خوانیم "خدا دید چقدر شرارت نژاد انسان در زمین شدت گرفته و همه‌گرایی‌های افکار قلب انسان‌ها فقط شرارت بود در همه زمان‌ها. خدا از خلق انسان بر زمین پشیمان شد و در قلب خود افسوس خورد." (پیدایش ۶:۶) همه چیزهای دیگر جهان *TOV* یا خوب بودند. اما انسان‌ها طبیعت خوب نداشتند. مشکل در این بود. بنا به تورات، راه حل، عهد است.

عهد ایده‌آن اخلاقی را نمایندگی می‌کند. یک قانون اخلاقی با قانون علمی فرق دارد. قوانین علمی حاصل مشاهده قواعد طبیعت هستند: یک شیء را رهاکن، به زمین می‌افتد. قانون اخلاقی، قانونی برای رفتار است: غارت و دزدی نکن و فریب نده. قوانین علمی توصیف می‌کنند، اما قوانین اخلاقی تجویز می‌کنند.

وقتی رویدادی طبیعی با داده‌های علم موجود جور در نمی‌آیند، قانون را می‌شکنند، و این نشانگر وجود اشکالی در قانون است. به این دلیل، قوانین نیوتون جای خود را به قوانین آینشتاین دادند. اما وقتی انسانی قانون را می‌شکنند، وقتی آدم‌ها فریب می‌دهند و غارت و دزدی می‌کنند، اشکال نه در قانون، بلکه در عمل آنها است. پس ما باید قانون را رعایت و عمل آدم‌ها را محکوم یا مجازات کنیم. قوانین علمی به ما اجازه پیش‌بینی می‌دهند.

قوانین اخلاقی به ما امکان تصمیم‌گیری می‌دهند. قوانین علمی برای واحدهای بدون اختیار آزاد هستند. قوانین اخلاقی، فرض را بر وجود اختیار آزاد می‌گذارند. این عاملی است که انسان‌ها را از دیگر شکل‌های حیات متمایز می‌کند.

پس بنا به تورات، دورانی جدیدی آغاز شد که نه بر ایده‌ی خوب بودن طبیعت انسان، بلکه بر مفهوم عهد استوار بود، یعنی بر قانون اخلاقی. تمدن از حرکت از آنچه یونانیان فیزیک یا طبیعت می‌نامند به نوموس یا قانون آغاز شد. این عاملی است که مفهوم "به صورت خدا" آفریده شدن در باب اول پیدایش را کاملاً متفاوت می‌کند از مفهوم آن در باب ۹ پیدایش. باب ۱ پیدایش در مورد طبیعت و زیست‌شناسی است. ما با صورت خدا آفریده شده ایم به این معنا که می‌اندیشیم، سخن می‌گوییم، برنامه می‌ریزیم، انتخاب می‌کنیم و حاکم می‌شویم. باب ۹ پیدایش درباره‌ی قانون است. آدم‌های دیگر نیز با صورت خدا آفریده شده‌اند. بنابر این، باید از طریق ممنوعیت قتل و برقراری عدالت به آنها احترام بگذاریم. با این حرکت ساده، اخلاق متولد شد.

تورات در مورد این اخلاق به ما چه می‌گوید؟

نخست این که اخلاق، جهانشمول است. تورات عهد خدا را با نوح می‌بندد و از راه او با تمام بشریت - پیش از عهد خاص او با ابراهیم، و عهد او بعدها با اخلاف ابراهیم در پای کوه سینا- عهد می‌بندد. انسانیت جهانشمول ما مقدم بر تفاوت‌های دینی ما شکل گرفته است. این حقیقتی است که در قرن بیست و یکم عمیقاً به آن نیاز داریم، وقتی این همه خشونت با توجیه دینی انجام می‌شود. پیدایش به ما می‌گوید که دشمنان ما هم انسان هستند. این مهمترین مشارکت تک‌خدایی به تمدن بوده است. همه‌ی جوامع، از باستانی تا مدرن، گونه‌ای اخلاق داشته‌اند، اما قواعد اخلاقی آنها اغلب برای اعضای گروه خود قابل

اجرا بوده اند. دشمنی با بیگانگان در دنیای وحش و دنیای انسان ها هر دو فراگیر است. قدرت بر بیگانگان حکومت می کند. به گفته اهالی آتن به اهالی مل "قوی هر کار بخواهد می کند و ضعیف باید هر کاری که قوی می خواهد، انجام دهد."⁶

این ایده که حتی افراد متفاوت با ما، حقوقی دارند و ما باید "غریبان را دوست داشته باشیم" (تثنیه ۱۹:۱۰) برای مردمان بیشتر دوران ها بسیار بیگانه بوده است. می بایست این درک پدید آید که خدایی یگانه هست که بر کل بشریت سروری می کند ("آیا ما همگی یک پدر نداریم؟ آیا خدای یگانه همه ما را نیافریده است؟" ملاخی ۲:۱۰) تا این ایده انقلابی مطرح شود که اصول اخلاقی جهانشمول وجود دارند از جمله، تقدس زندگی، خواست عدالت و حاکمیت قانون.

دوم این که خدا خودش متوجه است که ما طبیعتا خوب نیستیم. خدا پس از توفان نوح می گوید: "من دیگر هرگز زمین را به خاطر انسان ها لعنت نمی کنم، حتی با آنکه گرایش شر در ذهن آنها از کودکی وجود دارد." (پیدایش ۸:۲۱) پادزهر *yetzer* یا گرایش شر، عهد است.

ما اینک می دانیم که دانش عصب شناسی این نظر را تایید می کند. مغز ما دارای یک قشر خاکستری است که به انسان اجازه اندیشیدن و عمل بر اساس فکر و سنجش پیامدهای عمل را می دهد. اما این بخش، کندتر و ضعیفتر از بخش امیگدلا (که عارفان یهودی آنرا *nefesh habehamit* یا نفس حیوانی می نامیدند) است که حتی پیش از آنکه بتوانیم فکر کنیم، واکنش های جنگیدن یا فرار کردن را سامان می دهد که بدون آن، انسان های دوره پیش از تمدن قادر به بقا نبودند. مسئله اینجا است که این واکنش های سریع می

⁶ Thucydides, *The Peloponnesian War* 5.89.

توانند بسیار ویرانگر باشند. آنها اغلب به خشونت می انجامند: نه تنها خشونت بین انواع جانوری (شکارچی و شکار) بخشی از طبیعت است، بلکه خشونتی که در زندگی همه جانوران وجود دارد، طبیعی است. این طور نیست که ما شرارت می کنیم. همحسی و همدردی همان اندازه در طبیعت ما هستند که ترس و خشونت. مسئله این است که این ترس زیر سطح کنش و واکنش های انسان ها نهفته است و می تواند دیگر غریزه های ما را تحت الشعاع قرار دهد.

دنیل گلن، این پدیده را *amygdala hijack* می نامد [توضیح مترجم فارسی: یعنی بخش امیگدال مغز رفتار ما را پیش از به کار افتادن فکر هایجک می کند و در هوا می قاپد]. "عواطف ما را به توجه به هم اکنون می کشانند - فوری است - و به ما یک برنامه عمل فوری می دهد، بی آنکه به رفتار خود فکر کنیم. واکنش های عاطفی ما در گذشته های خیلی دور تکامل یافته اند: آیا من این را بخورم یا این مرا بخورد؟"⁷ رفتار آنی و بی فکر اغلب ویرانگر است، زیرا بدون فکر به پیامدها انجام گرفته است. از این رو هارامبام می گفت که بسیاری از قوانین تورات، آموزش فضیلت ها هستند تا ما را پیش از عمل کردن به فکر وادارند.⁸

بنابر این، تورات به ما می گوید که طبیعت ما نه خوب و نه بد است، اما ما دارای ظرفیت برای هر دو خوبی و بدی هستیم. ما گرایش طبیعی داریم به همحسی و همدردی، اما ما غریزه ای از همه قویتر برای ترس داریم که می تواند ما را به خشونت وادارد. از این رو است که با حرکت از آدم به نوح، تورات مرکز توجه خود را از طبیعت به عهد منتقل می

⁷ Daniel Goleman, *Emotional Intelligence* (London: Bloomsbury, 1996), 13ff.

⁸ *Mishneh Torah, Hilchot Temurah* 4:13.

کند: از *tov* به *brit*، از قدرت به محدوده های اخلاقی قدرت. کارکرد ژن ها کافی نیستند. ما همچنین به قانون اخلاقی نیاز داریم.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     [@RabbiSacks](https://www.instagram.com/RabbiSacks)

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved